

جامعہ بی سر

نظم در سیاست جهان

ہدلی بال

با دو مقدمہ از اندرو ہورل و استانی ہافمن
ترجمہ و توضیحات از فرهنگ رجایی

مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی

تہران - ۱۳۹۹

فهرست نویسی

سرشناسه: بال، هدلی، ۱۹۳۲-۱۹۸۵م.
عنوان و نام پدیدآور: جامعه بی سر: نظم در سیاست جهان /تالیف: هدلی بال، با دو مقدمه از اندرو هورل، استانی هافمن، مترجم: فرهنگ رجایی؛
[برای] مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
مشخصات نشر: تهران: وزارت امور خارجه، اداره چاپ و انتشارات، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۳۴ص.
۳- ۹۷۶- ۳۶۱- ۹۶۴- ۹۷۸

شابک:

بها: ۷۵۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیا.

موضوع: International Relations

موضوع: سیاست جهانی

موضوع: World Politics

موضوع: دولت جهانی

موضوع: International Organization

شناسه افزوده: هافمن، استانی، ۱۹۲۸-۲۰۱۵م، مقدمه نویس

شناسه افزوده: هورل، اندرو، ۱۹۵۵-م، مقدمه نویس

شناسه افزوده: رجایی، فرهنگ، ۱۳۳۱-م، مترجم

شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی.

شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. اداره چاپ و انتشارات.

رده بندی کنگره: JZ۱۳۰۵

رده بندی دیویی: ۳۲۷

شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۴۶۰۵۰

جامعه بی سر: نظم در سیاست جهان

تألیف: هدلی بال

مترجم: فرهنگ رجایی

چاپ اول: ۱۳۹۹

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

هماهنگی امور نشر: بیتا طهرانیان

ویراستار ادبی: عصمت دریکوند

صفحه آرای: سحر حسینی صنعتی

طراح جلد: شهرزاد طهرانی

صفحه آرای، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: تهران، خیابان شهید باهنر (نیاوران)، خیابان شهید آقایی، چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

تلفن: ۲۲۸۳۲۵۶۵، نمابر: ۲۲۲۹۷۰۲۹

فروشگاه شماره ۱: تهران، خیابان شهید باهنر (نیاوران)، خیابان شهید آقایی

تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، ساختمان ناشران، طبقه همکف پلاک ۱۶/۲۲

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۹۰۳۱۵، تلفن فاکس: ۰۲۱-۶۶۹۵۲۲۹۰، تلفن همراه: ۰۹۳۵۹۳۰۴۳۷۱

فهرست مطالب

دربارۀ نویسنده، مقدمه نویسان و مترجم.....	۳
مقدمۀ مترجم.....	۷
مقدمه برای ویرایش چهارم.....	۱۹
مقدمه برای ویرایش دوم.....	۴۱
پیشگفتار.....	۴۹

بخش اول - سرشت نظم در سیاست جهان..... ۵۵

گفتار یک - مفهوم نظم در سیاست جهان.....	۵۷
گفتار دو - آیا نظم در سیاست جهان وجود دارد؟.....	۸۱
گفتار سه - نظم در سیاست جهان چگونه حفظ می شود؟.....	۱۱۵
گفتار چهار - نظم و عدالت در سیاست جهان.....	۱۴۱

بخش دوم - نظم در نظام بین المللی معاصر..... ۱۶۵

گفتار پنج - موازنۀ قدرت و نظم بین الملل.....	۱۶۷
گفتار شش - حقوق بین الملل و نظم بین الملل.....	۱۹۷
گفتار هفت - دیپلماسی و نظم بین الملل.....	۲۳۷
گفتار هشت - جنگ و نظم بین الملل.....	۲۶۳
گفتار نه - قدرت های بزرگ و نظم بین الملل.....	۲۸۱

بخش سوم - راه های بدیل برای نظم بین الملل..... ۳۱۵

گفتار ده - بدیل هایی برای نظام دولت های معاصر.....	۳۱۷
گفتار یازده - سقوط نظام دولت ها؟.....	۳۴۵
گفتار دوازده - نسخ نظام دولت ها.....	۳۷۳

گفتار سیزده - اصلاح نظام دولت‌ها ۳۸۹

گفتار چهارده - نتیجه ۴۱۳

واژگان‌های تخصصی ۴۱۷

نمایه ۴۱۹

درباره نویسنده، مقدمه‌نویسان و مترجم

هدلی بال (۱۹۳۲-۱۹۸۵) نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل است. وی انگلیسی استرالیایی تباری است که از ۱۹۷۷ تا آخر عمر استاد دانشگاه آکسفورد بود. دوره کارشناسی خود را تاریخ و فلسفه در دانشگاه سیدنی در استرالیا با موفقیت به پایان رساند. در ۱۹۵۳ به دانشگاه آکسفورد رفت و پس از دو سال تحصیل به‌عنوان مربی در مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن استخدام شد.

وقتی بنیاد راکفلر به ابتکار و تشویق کنت و. تامپسون ایجاد گروهی برای مطالعه روابط بین‌الملل در انگلستان حمایت کرد و مورخ انگلیسی، استاد دانشگاه، و رئیس دانشگاه کمبریج در آن زمان، هربرت باترفیلد (۱۹۰۰-۱۹۷۹)، عضو اصلی آن و هدایت‌کننده آن شد، هدلی بال جوان از اعضای فعال آن شد. متفکران مهمی از جمله مارتین وایت (۱۹۱۳-۱۹۷۲) و آدام واتسون (۱۹۱۴-۲۰۰۷) نیز عضو این نهاد مهم شدند. بال با شرکت مرتب خویش در جلسات سی‌ساله این کمیته - که هر سال سه نشست یک هفته‌ای به‌صورت کارگاه تمام‌روزه با گروهی از علاقه‌مندان برگزار می‌کرد - واقعاً درس‌های عمیقی در حوزه روابط بین‌الملل گرفت. نگارنده این شانس را داشته است که در کلاس رسمی آدام واتسون مشارکت داشته باشد. همین تجربه وی را با منش گروه و روحیه حاکم بر آن تا حدی آشنا کرده است: به‌راستی، افراد گروه واقعاً از نظر علمی دایره‌المعارف متحرک در حوزه کار خود و از نظر اخلاقی و بالاتر از تخصص علمی صرف، معلمانی دلسوز و تربیت‌کنندگانی ناب بودند. این ویژگی‌ها بر هدلی بال تأثیر مهم داشت. بی‌دلیل نبود که اولین کتاب وی با عنوان کنترل مسابقه تسلیحاتی؛ خلع سلاح و تحدید تسلیحات در عصر موشک (۱۹۶۱)، چنان استوار و علمی از آب درآمد که نه‌فقط وی را به مقام دانشیاری ارتقای مقام علمی داد (۱۹۶۳) بلکه موجب شد که وزارت خارجه انگلستان وی را برای دو سال (۱۹۶۵-۱۹۶۷)، به مقام مدیر واحد «کنترل تسلیحات و خلع سلاح» در آن وزارتخانه منصوب کند. بال در سال ۱۹۶۷ به استرالیا بازگشت و به مدت ده سال استاد «دانشگاه ملی استرالیا» در

کاتبرا بود. در سال ۱۹۷۷، کتاب حاضر یعنی *جامعه بی‌سر*، نظم در سیاست جهان را تألیف کرد که به گمان من از کتاب‌های ماندگار در حوزه روابط بین‌الملل از آب درآمده است. چه‌بسا به دلیل اهمیت و توان ماندگارشدن این کتاب بوده باشد که به مقام استادی کرسی روابط بین‌الملل در دانشگاه آکسفورد نائل شد و تا مرگش در سال ۱۹۸۵ در این مقام باقی ماند.

هدلی بال دانشجوی فاضل و استادی متواضع بود. در یکی دو گفت‌وگوی تلفنی که با وی داشتم، حضور استادی در وی را حتی با تماس راه دور حس می‌کردم و دریافتم که در خدمت بزرگواری قرار دارم که احترام وی واجب است. در دقت علمی و وسواس وی همین‌قدر بگویم که وقتی در سال ۱۹۸۵ نشست یادبودی برای وی در دانشگاه ویرجینیا برگزار شد، فرمایش دیگر استادم روان‌شاد اینیس کلاذ (۱۹۲۲-۲۰۱۳) را هرگز فراموشی نمی‌کنم. وی پس از تمجید فراوان از بال چنین گفت: «هدلی مانند اکثر دانشوران، از خداوندان اندیشه روابط بین‌الملل، به‌ویژه حقوق‌دانان سده‌های شانزدهم و هفدهم گفت‌آورد می‌کرد، اما برعکس اکثر ما، وی واقعاً آن آثار را مطالعه کرده بود». در مقدمه هورول، هافمن، و نگارنده در مورد محتوای کتاب ماندگار وی بیشتر خواهید خواند، ولی در اینجا کافی است بگویم که کتاب به مقولات ماندگار در روابط بین‌الملل اختصاص دارد و مهم‌تر از آن نویسنده هم حرف‌های ماندگاری در کتاب زده است و هم با روش استواری این بصیرت‌ها را ارائه داده است. روان استاد شاد و اجرش مأجور باد.

اندرو هورل (۱۹۹۵-) نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل، انگلیسی و استاد دانشگاه آکسفورد است. هورول از پیروان مکتب «کمیته بریتانیایی روابط بین‌الملل» و به‌ویژه ادامه‌دهنده سلوک هدلی بال است. او نیز بر مفهوم «جامعه بین‌الملل» تأکید می‌کند. کتابی هم با عنوان *هدلی بال درباره جامعه بین‌الملل* (۲۰۰۰) تألیف کرده است.

استانلی هافمن (۱۹۲۸-۲۰۱۵) نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل آمریکایی-اتریشی بود که از مادری اتریشی و پدری آمریکایی متولد شد. به دلیل بروز نظام نازی، خانواده‌اش به فرانسه مهاجرت کرد. تحصیلات دانشگاهی خود را در پاریس به اتمام رساند و از همان

آغاز به دنیای دانشگاهی روی آورد. در سال ۱۹۶۸ با سمت استادی به دانشگاه هاروارد منتقل شد و تا آخر عمر استاد آن دانشگاه بود.

فرهنگ رجایی (۱۳۳۱-) اندیشه‌ورز و پژوهشگر امرسیاسی با حوزه تخصصی نظریه‌های سیاسی و روابط بین‌الملل است. پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی و دبیرستان در اراک، دوره کارشناسی خود را در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و تحصیلات عالی خویش را در آمریکا به آخر رساند. نزدیک به یک دهه در ایران تدریس کرد و بیش از دو دهه عضو هیئت علمی دانشگاه کارلتون در کانادا بود.

به دلیل علاقه به رابطه فرهنگ و سیاست، هم در دانشکده‌های علوم سیاسی تدریس می‌کرد، هم در دانشکده‌های فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی، و بالأخره «دانشکده امرانسانی» در دانشگاه کارلتون که برنامه خاصی بر اساس «شاه کتاب‌ها یا کتب ماندگار» ارائه می‌دهد. در ۲۰۰۵ که رجایی به مقام استادی بال آمد با حفظ مقام استادی و تدریس‌های خود، ریاست دانشکده را نیز پذیرفت و به مدت ده سال، مدیریت، آموزش و پژوهش را تلفیق کرد.

در دانشکده آخری بود که برای تدریس تمدن تجدد و توضیح سه ستون اصلی آن، یعنی «حضور انسان بازیگر، قاعده بازی استوار، صحنه یا عرصه عمومی بازیگری» از کتاب بال استفاده می‌کند، که ترجمه آن تقدیم می‌شود. رجایی در بسیاری از دانشگاه‌ها، از جمله دانشگاه‌های شهید بهشتی، تهران، امام صادق (ع)، و تربیت مدرس در ایران و دانشگاه‌های ویرجینیا و ایالتی شانی اوهایو در آمریکا، هامبولت در آلمان، آکسفورد در انگلستان و کارلتون در کانادا تدریس و تحقیق کرده است. وی این شانس را داشته که از محضر اساتید بزرگی، در ایران مانند حمید عنایت (۱۳۱۱-۱۳۶۱ش) و در آمریکا دو استاد مهم و صاحب‌فکر روابط بین‌الملل، کنت و. تامپسن (۱۹۲۱-۲۰۱۳)، و اینیس کلاد (۱۹۲۲-۲۰۱۳) بهره‌مند شده باشد. اهل کتاب ایران با آثار تألیفی، ترجمه، مقالات، و مصاحبه‌های وی آشنا هستند.

مقدمه مترجم

می‌توان زندگی جمعی را با رهیافت‌های گوناگون و برای اهداف متفاوت مطالعه کرد و فهمید. برخی از دانشوران دغدغه علل و انگیزه ایجاد یک زندگی جمعی را دارند و برای تحلیل آن بر عناصر، انگیزه‌ها، و سازوکاری تمرکز می‌کنند که زندگی جمعی را تأسیس می‌کنند. برخی از دانشوران دغدغه فهم عوامل و مقولاتی را دارند که زندگی جمعی را حفظ و تداوم می‌بخشد و در پژوهش خود شناسایی و تحلیل مقولاتی که برای این کار مرکزی است را دنبال می‌کنند. برخی دانشوران دغدغه شناخت اهداف زندگی جمعی را دارند و بنابراین چستی، کارکرد و ارزیابی آن‌ها را به سنجش می‌گذارند. و بالاخره برخی از دانشوران دغدغه علل در هم‌پاشی زندگی جمعی را دارند و برای فهم آن عناصری را که بر سقوط تأثیر می‌گذارد و راهکارهای خنثی کردن آن توجه می‌کنند. این فهرست کوتاه همه رهیافت‌ها را ذکر نکرده است، اما به گمان من، عمده‌ترین را یادآور می‌شود.

هدلی بال در کتاب *جامعه بی‌سر*، به سامان آن بخش از زندگی جمعی در دوران معاصر، علاقه‌مند است که به «سیاست جهان» و «روابط بین‌الملل» معروف است. مهم‌ترین و مسلط‌ترین سازوکار آن در حال حاضر «نظام دولت‌ها» یا نهاد موردعلاقه بال «جامعه بین‌الملل» است. به گمان من، بر اساس فهم درست وی از این بخش از زندگی جمعی، جامعه بین‌الملل نتیجه و برآمده منطقی از بیش و نگرش انسان‌حضوری مسلط در جهان معاصر است که صحنه بازیگری و جهان‌داری تمدن برآمده از این بیش هم هست. نکته متناقض‌نما این است که مهم‌ترین ویژگی تمدن برآمده از جهان‌بینی انسان‌حضوری یا تجدد «بی‌سری» است یا نبود یک آقابالاسر پیشینی و ازاین‌رو، بال تجمع بین‌الملل ملت‌ها را «جامعه بی‌سر» می‌خواند و کتاب حاضر را نیز با همین عنوان نشر داده است که به گمان نگارنده، حالا در زمره کتاب‌های ماندگار میراث بشری شده است.

بال برای فهم این جنبه از زندگی جمعی، دغدغه دوم در فهرست بالا را انتخاب کرده و می‌خواهد بفهمد چنین جامعه‌ای چگونه خود را حفظ کرده و تداوم می‌بخشد. باور و در یک معنا مفروض وی این است که مقوله «نظم» در این خصوص به عنوان یک ارزش، نقش اساسی و کارآمد بازی می‌کند. این مطلب را در اولین جمله مقدمه‌اش بر کتاب به صراحت و جامع بیان می‌کند: «این کتاب جستاری در سرشت نظم در سیاست جهان و به ویژه جستاری است درباره جامعه دولتهای مستقل که از طریق آن نظم در سیاست جهان به وجود آمده و حفظ می‌شود».

ترجمه حاضر بر اساس ویراست چهارم از کتاب هدلی بال انجام شده است که در سال ۲۰۱۲ نشر و تابه‌حال (۲۰۲۰) چندین بار تجدید چاپ شده است. کتاب برای اولین بار در ۱۹۷۷ به بازار عرضه شده و تا ۱۹۹۵ که ویراست دوم آن با مقدمه‌ای از هافمن نشر شد، شش بار تجدید چاپ شده بود. از آن سال تا ۲۰۰۳ که ویراست سوم آن با مقدمه هورل نشر شد باز چندین بار دیگر تجدید چاپ شده بود. هورل مقدمه خود را برای ویراست چهارم روزآمد کرده است. این اطلاعات آماری نشان‌دهنده تأثیرگذاری و پرخواننده بودن کتاب است. گویا در اکثر مراکز علمی جهان به عنوان کتاب درسی برای دوره‌های متعدد آموزش عالی به کار می‌رود. این آمار ضمناً معیار مهمی در خصوص ماندگار بودن یک اثر علمی نیز به دست می‌دهد. پرسش درباره این نوع کتاب این است که آیا یک کتاب توانسته است به ورای زمان تألیف خود برود یا مطالبش به دلیل گذر زمان طراوت و اهمیت خود را از دست داده است؟ معمولاً آثار علمی که به مقوله جهان مادی توجه دارند تاریخ مصرف دارند و مانند یک رمان یا یک شعر تخیلی نیستند که از همان ابتدای کار، دغدغه مستقیم جهان فانی را ندارند، اما وقتی کتابی که ظاهراً به مادی‌ترین مقوله که «نظم» در سیاست باشد تمرکز می‌کند، اما توانسته است ظرافت‌ها و بصیرت‌هایی در خصوص آن‌ها ارائه دهد که حرفی «ماندنی» و درعین حال «خواندنی» باشند، دیگر زمان و مکان را پشت سر گذاشته است. معیار دیگر برای ماندگاری یک اثر علمی تمرکز و توجه آن به مقولات نامیرنده و مربوط به وضع بشر است. یادآور شوم که دو مقوله «نظم» و «عرصه سیاسی» از زمان پیدایش آدمی بر روی زمین و تا زمانی که حضور آدمی بر روی زمین ادامه پیدا کند و به

دست خود یا در اثر بلا و مصیبتی طبیعی از بین ترفته باشد، از مقولات نامیرنده خواهند ماند. به زعم هدلی بال، میدان تجربه و برهم کنش دو مقوله «نظم» و «عرصه سیاسی»، «سیاست جهان» است که می توان تاریخ پیدایش آن را مشخص کرد. پس پرسش اصلی کتاب ارائه تصویری از کارکرد این دو مقوله در عرصه سیاست جهان است.

حرف حساب نویسنده و جایگاه آن در سنت غنی نظریات روابط بین الملل در مقدمه هورل به تفصیل آمده است و نیازی به تکرار آن ها نیست. من در مقدمه حاضر مایلم دو نکته را برای خواننده فارسی زبان برجسته کنم. نکته اول مفهوم «بی سری» است که عرض شد اساساً اساس نه فقط نظام بین الملل که سامان جمعی در جهان تجدد است و لازم است قدری بسط داده شود و ربط آن را با این ادعا توضیح بدهم که اشاره کردم زندگی جمعی بی سر، نتیجه مستقیم طرز فکر، بینش، نگرش، و ادب جهان بینی انسان حضور است. نکته دوم، توضیح سطح فکر، دانش، روش، و آداب مکتب فکری «واقعیت گرا» است، که هدلی بال یکی از اعضای برجسته آن است و به گمان من نزدیک ترین رهیافت، روش، و حتی سازوکار برای تحقق بخشیدن به ادب یادشده است.

برای بسط نکته اول، با تعریف جایگاه و حدود سیاست جهان یا روابط بین الملل در عصر تجدد آغاز می کنم.^۱ مقدمتاً به این یادآوری مهم توجه می دهم که امیدوارم برای خواننده واضح باشد که واحد سیاسی مشروع و کارآمد برای سامان زندگی جمعی آدمی در حال حاضر «دولت-ملت» است، که اجماع عمومی تولد آن را در قرارداد صلح «وستفالی در ۱۶۴۸» می داند. به رغم اینکه برخی افول و حتی زوال «دولت» را اعلام می کنند و کتاب حاضر نیز در بخش سوم دغدغه امکان زوال و سقوط و چگونگی مطابقت با آن را مطرح کرده است، به گمان من تا زمانی که واحد سیاسی موجود (خواه قدیم و خواه جدید)

^۱ مسلماً در عصر مسلط بودن دیگر جهان بینی ها، روابط بین المللی وجود داشته که با جهان جدید متفاوت است. برای نمونه وقتی جهان بینی و نگرش خدای واحد حضوری، که اسلام جزئی از آن است، بر جهان مذهب مختار و بینش مسلط بود، چنین بود. برای نمونه، ویژگی اصلی روابط بین الملل در میان مسلمانان همانا تقسیم مناطق مختلف به مناطق متفاوتی بود که توصیف هایی مانند «دارالاسلام، دارالعهد، و دارالحرف» آن ها را توصیف می کرد و آداب متناسب و خاص خود را درباره چگونگی مرآوده و کناکش بین واحدهای متعدد سازمان دهنده به زندگی جمعی زمان بود، شکل داده و تشریح و جامعه پذیری ایجاد کرده بود.

مشروع‌دهنده و صادرکننده «گواهی تولد، گذرنامه، گواهی ازدواج، و گواهی فوت» برای افراد ساکن در قلمرو خویش باشد، آن واحد سیاسی صرف‌نظر از اینکه چه اسمی دارد، زنده و ماندگار است. در وضعیت حاضر، «دولت» تنها مرجعی است که این کارویژه مهم را به انجام می‌رساند. البته تولد سیاست جهان به‌عنوان یک عرصه کلان که اگر گذر زمان و وقایع روزگار بخشی یا عضوی را به درد آورد، قرار و آرامشی در دیگر بخش‌ها یا دیگر اعضا نمی‌ماند،^۱ به زمانی دیگر بازمی‌گردد. وقایع مهم صنعتی‌شدن جهان که بخش‌های مختلف جهان را به هم متصل کرد و به توانمندسازی انسان برای سفر به کرات دیگر انجامید. یکی از پیامدهای این توانمندسازی ارسال قمر مصنوعی به ورای مدار زمین بود که برای اولین بار به انسان این فرصت را داد که بتواند با فاصله خود و وضعیت دنیایی خود پژوهش انجام دهد. دو واقع زمین به یک مکان تبدیل شد و همه بخش‌های تشکیل‌دهنده آن با هم متصل و مرتبط شدند.

طبیعی است که روابط بین‌الملل در تنبای قدیم بخش‌های دنیا را به‌صورت «ما» در مقابل یا علیه «دیگران»، مانند ایرانی-انیرانی، عرب-عجم، مسلمان-کافر و امثال آن تقسیم می‌کرد. اما در جهان به‌هم‌متصل امروز که همه بخش‌های آن هر یک دیگر مستقیماً تأثیر می‌گذارند و واقعاً اگر در یکی از بخش‌ها دردی بروز کند، خودبه‌خود دیگر بخش‌ها تحت تأثیر قرار خواهد گرفت، روابط بین‌الملل قدیم کارآمدی ندارد. روابط بین‌الملل تازه‌ای ضرورت یافت که همه بخش‌ها احساس خودمختاری و برابری نمایند. در واقع، یکی از مهم‌ترین پیامدهای نگرش تازه، یعنی جهان‌بینی «انسان‌حضور» (سکولار) این است که عرصه عمومی در همه سطوح (محلی، در چارچوب مرزهای ملی و در ورای مرزهای ملی) فی‌الواقع به یک «جامعه بی‌سر» تبدیل شده است. زیربنای فکری این نگرش این است که همه انسان‌ها از حقوق برابر و نقش برابر در زندگی جمعی برخوردارند و اگر «سروری» وجود داشته باشد، صرفاً قاعده‌ای است که خود انسان‌ها تبیین و تصویب کرده‌اند

۱. خواننده توجه دارد که این عبارت را با الهام از سعدی حکیم نگاشته‌ام، و تعجبی هم نکردم که در باب اول گلستان آمده باشد که عنوان آن «در سیرت پادشاهان» و در رابطه با جهان‌داری سروده شده است: «چو عضوی به درد آورد روزگار - دگر عضوها را نماند قرار».

(حکومت قانون). به همین دلیل، بالاترین مرجع در پهنه ملی «قانون اساسی» است که شهروندان آن را تأیید کرده و در پهنه بین‌المللی «حقوق بین‌الملل» است، که اعضای تشکیل‌دهنده نظام بین‌الملل آن را قبول دارند. حال پرسش این است که در چنین وضعیت بی‌سری، تکلیف نظم چه می‌شود؟ نظم چگونه ایجاد می‌شود؟

عادت و فکر غالب در اندیشه زندگی جمعی همیشه با «یک سر» همراه است که مسئولیت ایجاد و حفظ نظم بر عهده وی قرار می‌گیرد، اما حتی در دنیای قدیم، به‌ویژه قبایلی وجود داشته و هنوز هستند که از نظم فراوانی برخوردار بودند اما «سر» و رئیسی نداشتند. البته نقش یک مرجع آمر که در مواقع تضاد، رقابت، و تخاصم احتمالی قضایا را حل و فصل کند، همیشه لازم می‌آید. در نگرش افقی در جهان بینی انسان حضور، نیز این مقوله وجود دارد و یعنی می‌تواند از نظر اصول سر نداشته اما نظم داشته باشد. پس، این پرسش مشروعی است که در مذهب مختار، بینش، و ادب انسان حضوری، «سر» و مقام آمر چه کسی یا درست‌تر است بگویم چه عاملی است. حال که اندیشه متناقض‌نمای حضور همه‌وقتی و همه‌جایی خود انسان به‌عنوان بازیگر با بی‌اعتمادی به وی و ناپایداری آرای وی، مذهب مختار در پندار، گفتار و کردار حاکم بر زندگی جمعی است، چه مرجعی در موقع تقاضاهای رقیب و گاه متخاصم باید داوری کند و حکم براند؟ پاسخ در مورد بینش و تمدن تجدد «حکومت قانون» است، یعنی قانون ارباب امور است و نه هیچ مرجع دیگر. از این رو، سازوکارهایی مانند «تمایز و تعادل قوا»، «عدم تمرکز قدرت» و ساختارهای شورایی به‌صورت شورای محله، شورا شهر، شورای استان، و امثال آن برای تضمین حکومت قانون ایجاد و مشغول به کار است.

همین‌جا هم تأکید کنم و هم هشدار بدهم که «حکومت قانون» با «حکومت با قانون» متفاوت است و باید نسبت به آن مواظب و گوش‌به‌زنگ بود. برای نمونه نظام نازی در آلمان «با قانون» و «به نام قانون» مجله‌ها را به آتش کشید، تکثر و تجمع گروهی را منع کرد، رسانه‌ها را در انحصار گرفت. در حال حاضر، در «آمریکای ترامپ» به نام قانون و «با قانون» قواعد و ممنوعیت‌های ضدقانون اساسی و صراحتاً غیرانسانی تمهید و اجرا می‌شود. تکرار می‌کنم «حکومت قانون» یعنی همه امور توسط چارچوب قانونی تعریف و تعیین

دست خود یا در اثر بلا و مصیبتی طبیعی از بین نرفته باشد، از مقولات نامیرنده خواهند ماند. به زعم هدلی بال، میدان تجربه و برهم‌کنش دو مقوله «نظم» و «عرصه سیاسی»، «سیاست جهان» است که می‌توان تاریخ پیدایش آن را مشخص کرد. پس پرسش اصلی کتاب ارائه تصویری از کارکرد این دو مقوله در عرصه سیاست جهان است.

حرف حساب نویسنده و جایگاه آن در سنت غنی نظریات روابط بین‌الملل در مقدمه هورل به تفصیل آمده است و نیازی به تکرار آن‌ها نیست. من در مقدمه حاضر مایلیم دو نکته را برای خواننده فارسی‌زبان برجسته کنم. نکته اول مفهوم «بی‌سری» است که عرض شد اساساً اساس نه فقط نظام بین‌الملل که سامان جمعی در جهان تجدد است و لازم است قدری بسط داده شود و ربط آن را با این ادعا توضیح بدهم که اشاره کردم زندگی جمعی بی‌سر، نتیجه مستقیم طرز فکر، بینش، نگرش، و ادب جهان‌بینی انسان‌حضور است. نکته دوم، توضیح سطح فکر، دانش، روش، و آداب مکتب فکری «واقعیت‌گرا» است، که هدلی بال یکی از اعضای برجسته آن است و به گمان من نزدیک‌ترین رهیافت، روش، و حتی سازوکار برای تحقق بخشیدن به ادب یادشده است.

برای بسط نکته اول، با تعریف جایگاه و حدود مرز سیاست جهان یا روابط بین‌الملل در عصر تجدد آغاز می‌کنم.^۱ مقدمتاً به این یادآوری مهم توجه می‌دهم که امیدوارم برای خواننده واضح باشد که واحد سیاسی مشروع و کارآمد برای سامان زندگی جمعی آدمی در حال حاضر «دولت-ملت» است، که اجماع عمومی تولد آن را در قرارداد صلح «وستفالی» در ۱۶۴۸ می‌داند. به رغم اینکه برخی افول و حتی زوال «دولت» را اعلام می‌کنند و کتاب حاضر نیز در بخش سوم دغدغه امکان زوال و سقوط و چگونگی مطابقت با آن را مطرح کرده است، به گمان من تا زمانی که واحد سیاسی موجود (خواه قدیم و خواه جدید)

۱. مسلماً در عصر مسلط بودن دیگر جهان‌بینی‌ها، روابط بین‌المللی وجود داشته که با جهان جدید متفاوت است. برای نمونه وقتی جهان‌بینی و نگرش خدای واحد حضوری، که اسلام جزئی از آن است، بر جهان مذهب مختار و بیش‌تر مسلط بود، چنین بود. برای نمونه، ویژگی اصلی روابط بین‌الملل در میان مسلمانان همانا تقسیم مناطق مختلف به مناطق متفاوتی بود که توصیف‌هایی مانند «دارالاسلام، دارالعهد، و دارالحرف» آن‌ها را توصیف می‌کرد و آداب متناسب و خاص خود را درباره چگونگی مراوده و کناکش بین واحدهای متعدد سازمان‌دهنده به زندگی جمعی زمان بود، شکل داده و تشریح و جامعه‌پذیری ایجاد کرده بود.

مشروع دهنده و صادرکننده «گواهی تولد، گذرنامه، گواهی ازدواج، و گواهی فوت» برای افراد ساکن در قلمرو خویش باشد، آن واحد سیاسی صرف نظر از اینکه چه اسمی دارد، زنده و ماندگار است. در وضعیت حاضر، «دولت» تنها مرجعی است که این کارویژه مهم را به انجام می‌رساند. البته تولد سیاست جهان به عنوان یک عرصه کلان که اگر گذر زمان و وقایع روزگار بخشی یا عضوی را به درد آورد، قرار و آرامشی در دیگر بخش‌ها یا دیگر اعضا نمی‌ماند،^۱ به زمانی دیگر بازمی‌گردد. وقایع مهم صنعتی شدن جهان که بخش‌های مختلف جهان را به هم متصل کرد و به توانمندسازی انسان برای سفر به کرات دیگر انجامید. یکی از پیامدهای این توانمندسازی ارسال قمر مصنوعی به ورای مدار زمین بود که برای اولین بار به انسان این فرصت را داد که بتواند با فاصله خود و وضعیت دنیایی خود پژوهش انجام دهد. در واقع زمین به یک مکان تبدیل شد و همه بخش‌های تشکیل دهنده آن با هم متصل و مرتبط شدند.

طبیعی است که روابط بین الملل در دنیای قدیم بخش‌های دنیا را به صورت «ما» در مقابل یا علیه «دیگران»، مانند ایرانی-انیرانی، عرب-عجم، مسلمان-کافر و امثال آن تقسیم می‌کرد. اما در جهان به هم متصل امروز که همه بخش‌های آن بر یکدیگر مستقیماً تأثیر می‌گذارند و واقعاً اگر در یکی از بخش‌ها دردی بروز کند، خود به خود دیگر بخش‌ها تحت تأثیر قرار خواهد گرفت، روابط بین الملل قدیم کارآمدی ندارد. روابط بین الملل تازه‌ای ضرورت یافت که همه بخش‌ها احساس خودمختاری و برابری نمایند. در واقع، یکی از مهم‌ترین پیامدهای نگرش تازه، یعنی جهان‌بینی «انسان‌محور» (سکولار) این است که عرصه عمومی در همه سطوح (محلی، در چارچوب مرزهای ملی و در ورای مرزهای ملی) فی الواقع به یک «جامعه بی سر» تبدیل شده است. زیربنای فکری این نگرش این است که همه انسان‌ها از حقوق برابر و نقش برابر در زندگی جمعی برخوردارند و اگر «سروری» وجود داشته باشد، صرفاً قاعده‌ای است که خود انسان‌ها تبیین و تصویب کرده‌اند

^۱ خواننده توجه دارد که این عبارت را با الهام از سعدی حکیم نگاشته‌ام، و تعجبی هم نکردم که در باب اول گلستان آمده باشد که عنوان آن «در سیرت پادشاهان» و در رابطه با جهان‌داری سروده شده است: «چو عضوی به درد آورد روزگار - دگر عضوها را نماند قرار».

(حکومت قانون). به همین دلیل، بالاترین مرجع در پهنه ملی «قانون اساسی» است که شهروندان آن را تأیید کرده و در پهنه بین‌المللی «حقوق بین‌الملل» است، که اعضای تشکیل‌دهنده نظام بین‌الملل آن را قبول دارند. حال پرسش این است که در چنین وضعیت بی‌سری، تکلیف نظم چه می‌شود؟ نظم چگونه ایجاد می‌شود؟

عادت و فکر غالب در اندیشه زندگی جمعی همیشه با «یک سر» همراه است که مسئولیت ایجاد و حفظ نظم بر عهده وی قرار می‌گیرد، اما حتی در دنیای قدیم، به‌ویژه قبایلی وجود داشته و هنوز هستند که از نظم فراوانی برخوردار بودند اما «سر» و رئیسی نداشتند. البته نقش یک مرجع آمر که در مواقع تضاد، رقابت، و تخصیص احتمالی قضایا را حل و فصل کند، همیشه لازم می‌آید. در نگرش افقی در جهان بینی انسان حضور، نیز این مقوله وجود دارد و یعنی می‌تواند از نظر اصول سر نداشته اما نظم داشته باشد. پس، این پرسش مشروعی است که در مذهب مختار، بینش، و ادب انسان حضوری، «سر» و مقام آمر چه کسی یا درست‌تر است بگوییم چه عاملی است. حال که اندیشه متناقض‌نمای حضور همه‌وقتی و همه‌جایی خود انسان به‌عنوان بازیگر بایستی اعتمادی به وی و ناپایداری آرای وی، مذهب مختار در پندار، گفتار و کردار حاکم بر زندگی جمعی است، چه مرجعی در موقع تقاضاهای رقیب و گاه متخاصم باید داوری کند و حکم براند؟ پاسخ در مورد بینش و تمدن تجدد «حکومت قانون» است، یعنی قانون ارباب امور است و نه هیچ مرجع دیگر. از این‌رو، سازوکارهایی مانند «تمایز و تعادل قوا»، «عدم تمرکز قدرت» و ساختارهای شورایی به‌صورت شورای محله، شورا شهر، شورای استان، و امثال آن برای تضمین حکومت قانون ایجاد و مشغول به کار است.

همین‌جا هم تأکید کنم و هم هشدار بدهم که «حکومت قانون» با «حکومت با قانون» متفاوت است و باید نسبت به آن مواظب و گوش‌به‌زنگ بود. برای نمونه نظام نازی در آلمان «با قانون» و «به نام قانون» مجلس را به آتش کشید، تکرر و تجمع گروهی را منع کرد، رسانه‌ها را در انحصار گرفت. در حال حاضر، در «آمریکای ترامپ» به نام قانون و «با قانون» قواعد و ممنوعیت‌های ضدقانون اساسی و صراحتاً غیرانسانی تمهید و اجرا می‌شود. تکرار می‌کنم «حکومت قانون» یعنی همه امور توسط چارچوب قانونی تعریف و تعیین

حدود شده و مشروعیت می‌گیرند و تداوم ایجاد می‌کند. در دنیایی جدید که انسان «خودبنیاد»، «صاحب حق»، «آزاد» و «خودمختار» تعریف می‌شود، نظم جمعی که از نتیجه منطقی ترجمان این تعریف حاصل می‌شود نمی‌تواند صحبت سر و سرور باشد، بلکه قواعد و مقرراتی را که شهروندان خود یا به نام آن‌ها در مجلسی از نمایندگانشان تصویب و به‌عنوان قانون اعلام می‌شود، نماد سر و سرور جامعه است. مهم این است که در جهان جدید، این اصل درباره همه لایه‌های جامعه از سیاست، اقتصاد، اجتماع، فرهنگ، هنر، علم و امثال آن صحت دارد و تعمیم می‌یابد.

روش نسبتاً کارآمد و مقبولی که برای تضمین «حکومت قانون» در جهان جدید و در همه این لایه‌ها ابداع و ابتکار شده است، «گفت‌وگو» و معرکه آرا است و جالب است که در سنت ایران-اسلام برای نگارنده «دست خداوند با جماعت است» چه‌بسا فضیلت این روش اعلام شده باشد. حتی در نگرش قبل از تجدد هم نزدیک‌شدن به نیت سنت یا حتی پیام الهی فقط از طریق گفت‌وگو امکان‌پذیر است. در جهان جدید نیز نزدیک‌شدن به «اراده همگانی» و خواست همه مردم، جمعاً فقط و فقط از راه گفت‌وگو ممکن است و بی‌جهت نیست که در جهان جدید نقش مشورت و مشاوره که رسمی‌ترین نماد آن «مجلس» [پارلمان] است، چنین مهم و اساسی تلقی می‌شود. آنچه در مورد بال و پیام کتابش برای نگارنده مهم و تحسین‌برانگیز است اینکه یکی از مهم‌ترین جنبه‌های شخصیتی و روش علمی بال، اعتقاد وی نه به یافتن یک بیان نهایی یا راه‌حلی تمام‌شده، بلکه باور و اعتماد وی به گفت‌وگو است که ضمناً وجه مشترک در شخصیت‌های بزرگ است. در کتاب جامعه‌بی‌سر، همیشه بحث باز است و جای گفت‌وگوی بیشتر و نه نتیجه همیشه در همه امور قاعده است. واقعیت این است که این ویژگی معرف و نشان‌دهنده تفکر انسان‌های متفکر و پویا است. بال در هیچ‌یک از بخش‌های کتاب این تصور را القا نمی‌کند که به غایت و نتیجه نهایی رسیده است. به همین دلیل، به بیان نویسنده اخیری که اثری درباره اندیشه بال تألیف کرده است، بال مرتباً به باورهای مسلط حمله می‌کرد (آیسون ۲۰۱۲).

نکته دوم که مایلم خواننده فارسی‌زبان بداند، بسط جایگاه نظام فکری هدلی بال در طیف اندیشه‌های روابط بین‌الملل است، که اشاره کردم او را «واقعیت یا واقع‌گرا» می‌دانم.

به گمان من،^۱ سه مشرب در کل تاریخ افق مباحث روابط بین‌الملل و حتی امرسیاسی به‌طور کلی را توضیح و تحلیل کرده است: انگاره [ایده] یا آرمان‌گرا؛ استدلال یا تحصیل‌گرا؛ و واقعیت یا واقع‌گرا. البته هریک از این سه مشرب، ممکن است با سه طرز فکر - خوش‌بین یا ساده‌اندیش، واقع‌بین یا معتدل، و بدبین یا افراط‌گرا - منتقل شود. افزون بر آن، شاخه‌های متعددی در کنار هریک رشد کرده است که شناسایی و بحث از آن‌ها از هدف این بخش بیرون است. ضمناً ادعای نگارنده این است که سه رهیافت آرمان‌گرا، تحصیل‌گرا، و واقع‌گرا به هیچ فرهنگ خاص تعلق ندارند و حرف و بصیرت آن‌ها درباره وضع بشر و کل تمدن‌های تولیدشده بشری صدق می‌کند. حال ببینیم هریک از این سه مشرب چه می‌گویند؟

آرمان‌گرایان بر این باورند که آنچه انسان را برمی‌انگیزد و به‌تبع آن جهان را به حرکت وامی‌دارد، آرمان‌ها است و بنابراین باید در تبیین آن‌ها کوشید و همین اقدام برای فهم جهان کافی است. بزرگ‌ترین مفادی این فکر در چارچوب سنت و تمدن قبل از تجدد افلاطون، و در جهان تجدد گئورگ هگل و کارل مارکس از برجسته‌ترین چهره‌ها هستند. تنها به‌عنوان یادآوری عرض کنم که افلاطون بر «عدالت»، هگل بر «آزادی»، و مارکس بر «برابری» به‌عنوان آرمان، مرکزی و تعیین‌کننده توجه دارند. بی‌دلیل نیست که مذهب مختار عرصه عمیومی در جهان کلان غرب لیبرالیسم (با دو تأکید بر آزادی و انصاف در قالب محافظه‌کاری و مردمی و مصداق جمهوری/دمکرات در آمریکا یا محافظه‌کار/کارگر در انگلستان) و سوسیالیسم (صورت‌های مختلف برابری‌طلبی) باشد. نگرش دوم یا تحصیل و اثبات‌گرا چیزی را قابل بحث و ارزش می‌داند که با عقل حسابگر محک زده شود. به همین دلیل، برای پیروان این مشرب مقوله انتخاب بشری و خواست او، که عینی، تجربه‌پذیر، قابل اثبات، و قابل اندازه‌گیری است، مرکزی‌ترین مقوله است. در جهان قدیم، گروهی که به سوفسطاییان معروف بودند این فکر را القا می‌کردند و در دنیای جدید طیفی از بزرگان اندیشه، از جمله آگوست کنت، آدام اسمیت، ماکس وبر، و این روزها نظریه انتخاب عقلانی

۱. قبلاً نیز این مطلب را بیان کرده‌ام، برای نمونه در مقدمه‌ای که بر ترجمه کتاب خود درباره اندیشه و عمل معلم و مشوقم در دانشگاه ویرجینیا روان‌شاد کنت تامپسن (۱۹۲۱-۲۰۱۳) نوشتم همین سه رهیافت را یادآور شده و درواقع مطلبی که در آنجا آمده است را با کمی ویراست عیناً در همین بخش گفت‌آورد کرده‌ام.

و زیرمجموعه آن یعنی نظریه‌های تصمیم‌گیری، مسابقه، عمل جمعی، و امثال آن منادیان آن هستند. به سادگی رد پای آن را در همه رشته‌ها، از سیاست، اقتصاد، فرهنگ و بخش خصوصی، بخش عمومی و حتی در علوم دقیقه، که این روزها «حدسی که هنوز ابطال نشده» تعریف می‌شود، می‌توان مشاهده کرد. و بالأخره نگرش واقعیت یا واقع‌گرا مدعی است که وضع بشر را نمی‌توان فهمید مگر اینکه بکوشیم واقعیت انسان و زندگی‌اش را در روی زمین، همان‌گونه که هست به‌طور جامع، موردتوجه قرار دهیم. این بیانی ساده اما ممتنع است؛ زیرا منظور از «واقعیت» تمام جنبه‌های زندگی انسان، خواه کمی و خواه کیفی است. پس باید نگرشی همه‌شمول و به‌ویژه با قرار دادن دغدغه‌های بشری در زمان و مکان را وجه همت خود قرار دهیم. در اندیشه قدیم در سطح ملی ارسطو و در پهنه مرادفات جوامع توسیدید مورخ، و در دنیای جدید طیفی از گروسیوس، و لاک گرفته تا هانس ج. مورگانتا، راینهولد نیبور و هلدلی پال طرف‌داران و نمایاننده این رهیافت‌اند. به نظر، همه این اندیشمندان تأمین نظم و برقراری صلح از اولویت خاص و مقدماتی برخوردار است؛ زیرا امکان پیش‌بینی و برنامه‌ریزی انسان را افزایش می‌دهد تا او بتواند هنر انسان‌ورزی و نقش‌آفرینی خود را به وجهی که تعریف می‌کند به نمایش بگذارد.

البته نباید این سه رهیافت را مواضع مقابل و متناقض با یکدیگر دانست. چه‌بسا اندیشه خردورز، آن‌ها را متکامل ببیند حتی اگر برای یکی الویت بیشتری قائل شود. برای نمونه واقع‌گرایان در اینکه می‌توان جهان صلح‌آمیزی داشت با آرمان‌گرایان هم‌داستان‌اند، اما روش آن‌ها با روش آرمان‌گرایان متفاوت است. جالب این است که آرمان‌گرایان و رای اعلام آرمان‌ها و اعتقاد به قدرت آن‌ها در تحقق یافتن آن‌ها از این جهت با اثبات‌گرایان نقطه مشترک دارند که رسیدن به نتیجه را قابل دسترس و با روش اثباتی عملی می‌دانند. اما واقع‌گرایان همگی و با اصرار بیش‌ازحد روش اثبات‌گرایانه گمراه‌کننده می‌دانند و مثلاً به همین دلیل به جای مدیریت اجرایی به «تدبیر و تأمل» و اگر امروزی صحبت کنیم به مدیریت دوراندیشانه امکانات محدود در مقابل خواست و آرمان‌های نامتناهی تأکید می‌کنند و روش عملی را گفت‌وگو، دیپلماسی و رسیدن به توافقی معتدل می‌دانند. از سوی دیگر، در رابطه با اثبات‌گرایان، واقع‌گرایان مثل آن‌ها بر نقش و استفاده از عقلانیت، دانش

و ارزیابی منطقی داده‌ها و امکانات تأکید می‌کنند، اما مجدداً آن را قطعی و مهم‌تر از آن کافی نمی‌دانند. آنچه آن‌ها را از اثبات‌گرایان جدا می‌کند چه‌بسا بصیرت حضرت مولانا باشد که «پای استدلالیان چوبین بود - پای چوبین سخت بی‌تمکین بود» (مثنوی، دفتر اول: ۲۱۳۲).

اما کز فهمی عظیم در نگرش واقعیت‌گرایان خلط کردن «واقعیت‌ها» با «وقایع» است. واقعیت‌ها به آدمی یادآور می‌شوند که هریک از آن‌ها جا و مقامی خاص در زندگی فردی، جمعی و همگانی بشری دارند و از این رو آدمی را به تعمق، تمهید و تدبیر درباره‌ی هریک دعوت می‌کنند، در حالی که «وقایع» به وجهی که یک مورد خاص بروز بیرونی کرده است توجه می‌دهند و اگر انسان به آن‌ها تمرکز کند چاره‌ای جز واکنش و در وضعیت بهتر پاسخ به آن‌ها ندارد که هر دو «واکنش» است و این مغایر با توانش و انتظاری است که از انسان به‌عنوان موجودی «پرسشگر، کنشگر، و تدبیراندیش» دارد. در میان بزرگان فکری دوران جدید ماکیاولی نویسنده کتاب *شهریار* و هابز نویسنده کتاب *لویاتان*، ضمن اینکه اکثراً واقع‌گرا تصویر می‌شوند، با نگرش این بحث متفکرانی هستند که به وقایع اصالت می‌دهند و باید آن‌ها را «وقایع‌گرا» خواند و از این رو به خود جرئت می‌دهند بر اساس وقایع نظرات کلی و قطعی درباره‌ی وضع بشر بدهند. واقعیت‌ها عناصر و متغیرهای ثابتی هستند، در حالی که وقایع حوادثی گذرا هستند. من گفتم ماکیاولی نویسنده کتاب *شهریار*، زیرا ماکیاولی نویسنده کتاب *گفتارهای لوی*، متفکری واقعیت‌گرا و نه وقایع‌گراست.

حال اگر با این تمایز به اندیشه‌ی هدلی بال توجه کنیم، وی متفکری واقعیت‌گرا است که همان طور که اشاره شد، در «کمیته‌ی بریتانیایی درباره‌ی روابط بین‌الملل فعال بود. تامپسن که شاگرد بلافصل مورگان‌تا بود مسبب اصلی ایجاد این کمیته بود که مهم‌ترین متفکر در بنیاد راکفلر بود. «بنیاد راکفلر گروه [دانشوران انگلیسی] را کمیته‌ی بریتانیایی درباره‌ی روابط بین‌الملل عنوان داد... هدف گروه این شد که جستاری در جوهر نظام دولت‌ها، مفروضات و انگاره‌های دیپلماسی، اصول سیاست خارجی، اخلاق روابط بین‌الملل و جنگ انجام دهند» (تجسس‌های دیپلماتیک، ص ۱۱). این فقره نشان می‌دهد که بال چقدر از این گروه تأثیر گرفت. در واقع کتاب *جامعه‌ی بی‌سر* با اینکه بر واقعه‌ای به نام نظم در سیاست جهان امروز تمرکز دارد اما جستاری «در جوهر نظام دولت‌ها» و بالاتر از آن کارکرد آن است، اما

اگر نگرشی کلان به کتاب داشته باشیم، اما اثری است دربارهٔ وضع بشر در امرسیاسی جهانی که بر جهان‌بینی انسان‌حضور بنا شده است و همین مجموعهٔ تحلیل تفصیلی و خرد با نگرشی کلان و کلی، کتاب را به شمار کتاب‌های ماندگار تمدن بشری تبدیل کرده است.



در خصوص ترجمه، یادآوری برخی مطالب ویراستارانه را لازم می‌دانم: نکتهٔ اول اینکه به هر دلیل در هرجا بیت یا ابیاتی از شاعری گفت‌آورد کرده‌ام، از نام وی و نوع شعر وی مانند غزل یا قصیده و امثال آن و سپس شمارهٔ بیت را یاد کرده‌ام و نیازی هم به دلیل معروفیت جهانی آن‌ها به کتاب‌شناسی آثارشان ندانسته‌ام؛

نکتهٔ دوم ویراستارانه اینکه هرجا در این اثر، تاریخی گفت‌آورد شده است، برای یکدست‌بودن همه را به تقویم رایج میلادی آورده‌ام؛

نکته سوم ویراستارانه اینکه از آوردن معادل فرنگی برای مفاهیم و حتی اسامی خودداری کرده‌ام؛ زیرا از یک سو حضور آن‌ها را مزاحم مطالعهٔ روان و بی‌سکته می‌دانم. و از سوی دیگر، زبان فارسی را برای القای منظور خود استوار و کارآمد می‌دانم و افزودن معادل‌های بیگانه را از یک سو تشویق «غرب‌محوری» و از سوی دیگر، نوعی فضل‌فروشی بی‌مورد تلقی می‌کنم. اگر ضرورت ایجاب کرده است که معادل خارجی مفهومی برای خوانندهٔ فارسی‌زبان آورده شود، در دو کمانه واژه خارجی را به الفبای فارسی آوانویسی کرده‌ام. برای علاقه‌مندان، واژه‌نامهٔ کوتاهی در آخر کتاب آورده‌ام تا معادل‌گذاری‌های خود را اعلام کنم؛ زیرا گاه خلاف‌آمد عادت برخی واژه‌ها را برگردانده‌ام: برای نمونه به گمان من «اوتوریت» از نظر ریشه‌شناسی کلمه به «آمریت» نزدیک‌تر است تا «اقتدار» که در میان مترجمان رایج است؛

نکتهٔ چهارم اینکه در سراسر متن اگر مطلبی را برای خوانندهٔ فارسی لازم دانسته‌ام افزوده‌ام؛ دودسته هستند، یا کوتاه و درون‌متنی است که بین دو گروه باز و بسته آورده‌ام یا به زیرنویس‌ها افزوده‌ام که در آن صورت با افزودن «ف-ر» مسئولیت آن‌ها را پذیرفته‌ام؛ نکتهٔ آخر، هیچ کوشش علمی فعالیتی انفرادی نیست. همراهی و راهنمایی همه را قدر دارم،

شامل نظرات دانشجویان در کلاس درس، اما مایلیم صراحتاً از دوستان انتشاراتی که در پشت‌صحنه اثرات علمی و فرهنگی را ویراست و آراست می‌کنند، قدردانی ویژه به عمل آورم. اخلاق علمی حکم می‌کند که عرض کنم، مسلماً این ترجمه از کاستی و خطا خالی نیست. مسئولیت همه آن‌ها متوجه نگارنده است که بدین وسیله از قبل برای آن‌ها طلب بخشش کرده و بالاتر از آن از خوانندگان تقاضا می‌کنم به نگارنده یادآور شوند تا ان‌شاءالله در چاپ یا ویراست‌های آتی رفع و اصلاح شوند.

فرهنگ رجایی

اتاوا، کانادا

آبان ۱۳۹۹ / اکتبر ۲۰۲۰

منابع مستقیم این مقدمه

فرهنگ رجایی (۱۴۰۰). *اخلاق، هنجار و امر سیاسی*. تألیف و عمل کنت و تامپسن. ترجمه حمیرا مشیرزاده و سیداحمد فاطمی‌نژاد. تهران: انتشارات دمان.

مورگنتا، هانس و کنت تامپسن (۱۳۸۴). *سیاست در میان ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح*. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: وزارت امور خارجه.

Ayson, Robert (2012). *Hedley Bull and the Accommodation of Power*. New York: Palgrave.

Butterfield, H. and M. Wight (eds) (1966). *Diplomatic Investigations: Essays in the Theory of International Politics*. London: Allen and Unwin.

Claude, Inis (1962). *Power and International Relations*. New York: Random House.

Huffman, Stanley (1977), "An American Social Science: International Relations," *Daedalus*. Volume 106: Number 3 (summer), pp. 41-60.

Thompson, Kenneth, W. (1996). *Schools of Thought in International Relations: Interpreters, Issues, and Morality*. Baton Rouge: Louisiana State University Press.

مقدمه برای ویرایش چهارم

اندرو مورل

سی و پنج سال گذشت و مقام کتاب جامعه بی‌سربه‌عنوان یک متن ماندگار از همیشه آشکارتر است. کتاب منظم‌ترین و قدرتمندترین بیان این نگرش است که دولت‌ها در میان خود یک جامعه بین‌الملل تشکیل می‌دهند؛ این نگرش دیدگاه استواری در اختیار می‌گذارد تا از آن منظر، امکان نظم در سیاست جهان را تحلیل و ارزیابی کنیم. پرسش مرکزی جامعه بی‌سر این است: چارچوب سیاسی به‌ارث‌رسیده از جامعه بین‌الملل دولت‌ها تا چه حد بنیانی کافی و پایدار برای نظم جهانی ارائه می‌دهد؟ اثر بال با بحث دربارهٔ اداره و جهان‌داری کرهٔ زمین که از زمان جنگ سرد با اهمیت مطرح بوده است، رابطه‌ای نزدیک دارد. البته وی کمتر بر فهم نظری از نهادهای خاص تمرکز می‌کند و بیشتر به ارزیابی ویژگی کلی نهادهای سازی در سیاست جهان، تعهدات هنجاری/اخلاقی که به اشکال متفاوت در اداره کرهٔ زمین مطرح است و مسئلهٔ کافی بودن نهادهای موجود بین‌دولتی برای روبه‌روشدن با چالش‌های هنجاری اخلاقی توجه دارد. جامعه بی‌سر یکی از مهم‌ترین و نقل‌شده‌ترین اثر از مکتب به‌اصطلاح معروف انگلیسی روابط بین‌الملل است.¹ همچنین به یک متن بنیادی برای درس‌های روابط بین‌الملل تبدیل شده است. ارزش تعلیماتی آن متکی به کیفیت صرف نوشتار و تحلیل بال است - استواری روشن‌فکری، واضح بودن رایهٔ موضوع و توانمندی وی در به تکان آوردن مواضع رسمی و آرام‌بخش. بال در مقابل اصرار بر هماهنگ‌شدن [روابط بین‌الملل] با سیاست‌گذاری مقاومت می‌کرد و به‌جای آن بر حاکم

¹ For a succinct recent account, see Tim Dunne, 'The English School', in Christian Reus-Smit and Duncan Snidal eds, *The Oxford Handbook of International Relations* (Oxford: Oxford University Press, 2008): 267- 285. For longer studies, see Andrew Linklater and Hidemi Suganami, *The English School and International Relations: A Contemporary Reassessment* (Cambridge: Cambridge University Press, 2006); and Barry Buzan, *From International to World Society? English School Theory and the Social Structure of Globalization* (Cambridge: CUP, 2004). For a full bibliography, see the English School website at <http://www.polis.leeds.ac.uk/research/international-relations-security/englishschool/>. For a recent collection of articles concentrating more directly on Bull himself, see Coral Bell and Meredith Thatcher eds, *Remembering Hedley* (Canberra: ANU e-press, 2008).

بودن یک منطق درونی در جستار دانشوری تأکید می‌کرد که لازمه‌اش آمادگی برای طرح و پیگیری پرسش‌های خلاف‌آمد عادت بود و اینکه نسبت به تمام متولیان خرد عمومی با انتقاد برخورد کند.^۱

از زمان نشر کتاب در ۳۵ سال پیش به‌وضوح تغییرات زیادی [در جهان] روی داده است و در اولین بخش این مقدمه می‌پرسم که تحلیل بال تا چه حد اعتبار خود را حفظ کرده است و رهیافت و نتایج وی با تغییرات اساسی را که در ساختار و کاربست سیاست جهان روی داده است، به ارزیابی می‌گذارم. در بخش دوم جامعه‌بی‌سر، رابطه بین تفکر بال را در مقایسه با برخی از تحولات فکری بعدی در نظریه روابط بین‌الملل ارزیابی خواهم کرد.

جامعه‌بی‌سر و سیاست جهان معاصر

در صورت ظاهر، بسیاری از جنبه‌های بحث بال تاریخ مصرفش به سر آمده است. تأکید سنگین وی بر قدرت‌های بزرگ، موازنه قدرت و جنگ به‌عنوان نهادی در جامعه بین‌الملل؛ تأکید وی بر گروسیوس، هابز و کانت؛ دغدغه مرکزی وی با انگاروها و کاربست‌هایی که از نظام دولت اروپایی در سده‌های هجدهم و نوزدهم نشئت گرفته است - همه به نظر از مطالعه معاصر سیاست بین‌الملل به دور باشند. بخش زیادی از تفکر بال از دغدغه جنگ سرد، خطری که سلاح‌های اتمی و با مشکلاتی که مدیریت تهدید هسته‌ای داشت و با مرکزیت رقابت بین قدرت‌های بزرگ شکل گرفت. او عمیقاً نسبت به بحث‌هایی که در دهه ۱۹۷۰ می‌شد و همبستگی اقتصادی نقش دولت را محدود و سیاست جهان را دگرگون می‌کرد، بدبین بود. تأکید وی بر تداوم در آن موقع و بیش از آن در حال حاضر دلالت بر این داشت که عوامل پویایی را که در سیاست عالم فعال هستند نادیده می‌گرفت و قبول نداشت و در شناسایی میزانی که نظام بین‌الملل به «ورای

^۱ همان‌طور که در پایان جامعه‌بی‌سر می‌نویسد: «پژوهش برای یافتن نتایجی که می‌توان به‌عنوان راه‌حل یا توصیه عملی ارائه داد یک عنصر فاسدکننده در مطالعات معاصر در سیاست جهان است. که اگر به‌طور مناسب فهمیده شود یک فعالیت هوشمندانه و زیرکانه است و یک کوشش عملی» [ص ۳۰۸] یا آن‌طور که در مقالات اولیه‌اش نوشت، سیاست‌گذاری و علم سیاست‌گذاری دشمن جستار دانشوری است؛ [و البته] همین خودفروشی جستار دانشوری برای اهداف عملی است که برجسته‌ترین مانع برای بسط و توسعه علم سیاست است. نک:

Hedley Bull, 'What is the Commonwealth?' *World Politics*, Volume 11, Number 4 (1959): 587.

وستفالی^۱ رفته است، ناموفق بود. برای بسیاری از خوانندگان، تغییرات وسیع که با جهانی شدن همراه شده است پذیرش بیش نهایی بال را بسیار مشکل کرده است: اینکه پوسته نازکی از جامعه سیاسی دولت‌ها بهترین و دراختیارترین ابزار برای حفظ نظم جهانی است.

مطمئناً این جهتی بود که بسیاری از تحلیل‌های روابط بین‌الملل بعد از جنگ سرد به آن سو حرکت کرد. نظم جهان به‌طور گسترده با عینک بین‌الملل‌گرایی لیبرالی فهمیده می‌شد یا به بیان کتاب جامعه بی‌سر، پیوستگی لیبرالی. جهانی شدن در حال فروپاشی جهان قدیم بود که با رقابت قدرت‌های بزرگ، سیاست موازنه قدرت و حقوق بین‌الملل کهنه شده که در اطراف حاکمیت دولت ایجاد شده بود و قواعد سرسخت عدم مداخله شکل گرفته بود. گرچه ممکن است راهی بس ناهموار باشد اما به نظر [نظام بین‌الملل] در جهت دور شدن از وستفالی است - همراه با نقشی گسترده برای نهادهای رسمی و غیررسمی چندجانبه‌گرایی؛ رشدی عظیم در گستره عمق و مداخله‌گرایی قواعد و هنجار / اخلاق‌ها که در سطح جهانی شکل می‌گیرند - که بر چگونگی سازمان گرفتن داخلی تأثیر می‌گذارند؛ درگیری هرچه عظیم‌تر بازیگران در قواعد عالم گیر؛ و تغییری بنیادی در فهم سیاسی، حقوقی و هنجاری / اخلاقی حاکمیت ملی و روابط بین دولت، شهروندان و جامعه بین‌الملل. افزون بر آن، گسترشی در شیوه‌های حکومت‌داری بین‌دولتی، افزایش توجه به حکومت‌داری پیچیده جهانی در ورای دولت. ویژگی این نوع حکومت‌داری از قاعده‌سازی پیچیده عالم گیر نشئت می‌گرفت؛ نقش بازیگران بخش خصوصی و گروه‌های جامعه مدنی در تبویب ارزش‌ها که بعداً در نهادهای بین‌دولتی راه می‌یافت؛ و دامنه در حال افزایش سازوکارهای غیررسمی اما به‌طور هنجاری / اخلاقی اداره شده [در سطوح] فراملی و فراحکومتی در اطراف این شبکه‌ها ساخته شد و درون-نفوذی حقوق بین‌الملل، حقوق شهری و نظام‌های اداری ملی. از این نگرش، دولت که در قلب جهان فکری بال قرار داشت، جایگاه ممتاز خود را به‌عنوان نهاد مستقل از دست می‌داد و به‌جای آن به یکی از چندین بازیگر و یکی از مشارکت‌کنندگان در روند گسترده‌تر و پیچیده‌تر اجتماعی و حقوقی تبدیل می‌شد.^۱

^۱. On these changes, see Andrew Hurrell, *On Global Order. Power, Values and the Constitution of International Society* (Oxford: Oxford University Press, 2007), especially Chapters 3 and 4.

بی‌شک، جنبه‌های زیادی در کتاب جامعه‌بی‌سر وجود دارند که با تغییراتی که در سیاست عالم پس از جنگ سرد روی داده است قابل جمع نیست. در آخرین تحلیل، بال علاقه کمی به نهادهای رسمی بین‌المللی شامل سازمان ملل متحد نشان داده است. باور وی این بود که وی به «نهادهای» عمیق‌تری مانند موازنه قدرت، جنگ، قدرت‌های بزرگ، دیپلماسی و حقوق بین‌الملل توجه می‌کند که از اهمیت اجرایی بیشتری برخوردارند. به‌طور کلی وی از خوش‌بینی «کانتی» درباره گسترش و تأثیر دموکراسی لیبرالی انتقاد می‌کرد- دسته‌ای از ادعاها که مجموعاً نظریه صلح دموکراتیک را بسط می‌دهند. تأثیر جهانی‌سازی اقتصادی و دموکراسی‌سازی سیاسی، افزایش غلظت، میدان و افق نهادهای بین‌المللی، مشکلات چندجانبه‌ای که از فروپاشی دولت‌ها و مسلط‌شدن قومیت‌گرایی ناشی می‌شود- همه این عوامل تا جایی بسط یافته‌اند که بسیاری از تحلیل‌گران تمرکز محدود بال بر جامعه دولت‌ها را در حال حاضر ناکافی و قدیمی شده می‌دانند.

یک پاسخ ممکن است به‌سادگی این باشد که نتایج متین و شکاک بال را به‌عنوان اتمام حجت بدانیم و در مقابل آن، ادعاهای مربوط به تغییر و دگرگونی را ارزیابی کنیم. برای هدف تعلیم و تربیت، اقدام معنادار برای دانشجویان این است که اثر بال را در کنار آثار دیگری در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ مطالعه کنند، آثاری که بر انگاره تغییرات نظام‌یافته تأکید می‌کرد، به‌ویژه در پیش‌زمینه جهانی‌شدن. کدام بخش از تصویری که بال ترسیم کرده است معتبر باقی مانده است؟ کدام یک خیر؟ و چرا؟ بال تغییر را نادیده نگرفته است و در بخش آخر جامعه‌بی‌سر از اشکال متفاوت تغییر و بسیاری الگوهای جایگزین برای نظم جهان بحث می‌کند. البته بال در تحلیل تغییرات متانت را توصیه می‌کند. او به‌طور مداوم استدلال کرده است که بسیاری از جریان‌ها و جنبه‌هایی که تازه و جدید به نظر می‌رسند- از همکاری‌های فراملی گرفته تا خصوصی‌سازی خشونت به‌صورت گروه‌های تروریستی یا اربابان جنگ- وقتی از دیدگاه تاریخی بلندمدت ارزیابی می‌شوند، مقولات بسیار آشنایی هستند. همچنین بال استدلال کرد که از مقایسه تغییرات در زمان حاضر با تغییرات در زمان‌های گذشته، می‌توانیم چیزهای زیادی یاد بگیریم- از این‌رو، پیشنهاد وی، هرچند ناپخته، از انگاره «سده‌های میانه جدید»- یعنی انگاره‌ای مبنی بر اینکه به‌طور کلی یا به‌ویژه

در یک منطقه اروپایی ما ممکن است شاهد بازگشت نظمی باشیم که ویژگی آن دولت ملی نیست بلکه لایه‌های درهم‌وبرهمی از آمریت‌ها، قلمرو قضایی و هویت‌ها است.

بنابراین، ما ممکن است جامعه بی‌سر را صرفاً به‌عنوان ارائه‌دهنده الگویی بدانیم که درباره ادعاها برای تغییر چگونه باید فکر کرد. در حال، بال هرگز بحث نکرد که دولت‌ها تنها موضوعات مشروع مطالعه در سیاست جهان هستند و واحدهایی نیستند که ضرورتاً همیشه «کنترل» قدرت را در اختیار دارند. او در واقع نسبت به تحقق یافتن جامعه بین‌الملل بدبین بود. از این رو، در پاسخ به مشاهدات یک خواننده [بررسی‌کننده] در مورد متن جامعه بی‌سر در ۱۹۷۵ چنین نوشت: «من مطمئن نیستم درست است اگر گفته شود من در کتاب از یک جامعه در حال بروز صحبت کرده‌ام. من فکر می‌کنم که بحث کرده باشم که نظام بین‌الملل وجود دارد اما در حال زوال است».^۱ دلایل این زوال، بخشی به درجه بلندپروازی هنجاری/اخلاقی جامعه بین‌الملل مربوط می‌شود، که بیش‌ازحد گسترده شده است و بخشی هم به دلیل سست شدن بیان‌های سیاسی آن است. به همان میزان، او به‌طور کامل از سرشت سیاسی دگرگون‌کننده بالقوه چیزی کاملاً آگاهی داشت که به جهانی شدن معروف شده است. اما نسبت به اینکه این عناصر تازه بتوانند بیان کافی برای نظم (یا برای مقوله عدالت) در درون جامعه بین‌الملل ارائه دهند، از اطمینان کمتری برخوردار بود.

پاسخ دوم این است که از مقولات مفهومی بسط داده شده در جامعه بی‌سر به‌عنوان ابزار استفاده کنیم و برخی تغییرات را که رخ داده است توضیح بدهیم. از این رو، بسیاری در مکتب انگلیسی در پی این رفته‌اند که تمایز بین روایت تکثرگرایانه و همبستگی‌گرایانه از جامعه ملل را که بال مطرح کرده است، بسط بدهند. آن‌ها ادعا کرده‌اند که تفکر بال درباره جامعه بین‌الملل در نهایت بیشتر به جهت همبستگی‌گرایانه می‌رفت یا اینکه می‌توان اندیشه وی را به‌عنوان طرف‌داری از همبستگی‌گرایان تفسیر کرد.^۲ آن‌ها استدلال می‌کنند که از نظر محتوایی، برعکس بیان دولت‌گرایانه، بدبینی در جامعه بی‌سر، در درون جامعه بین‌الملل

^۱ Bull letter to Shaie Selzer, Macmillan Publishers. 14 November 1975. Bull Papers. Bodleian Library, Oxford.

^۲ See, for example, Tim Dunne and Nicholas Wheeler, 'Hedley Bull's Pluralism of the Intellect and Solidarism of the Will', *International Affairs* 72, 1 (1996): 91–107.

بعد از جنگ سرد، اجماعی شکل گرفت که بر دخالت انسان‌مدارانه یا مسئولیت حفظ [انسان‌ها] متمرکز بود.^۱ یک نحوه تفکر استوار و پیشرفته‌تر، البته هنوز وام‌دار از اثر بال، فکر کسان دیگری بود که به دنبال جستار در این جهت رفتند که چگونه شرایط در حال تغییر سیاست جهان ممکن است فضاهای سیاسی و اخلاقی را برای دگرگون کردن جامعه سیاسی باز کند.^۲

با منطق مشابهی، شخص ممکن است منابع هوشمند کمتر بسط داده‌شده در جامعه بی‌سر را مورد توجه قرار دهد- برای نمونه، به درجه گسترده‌ای که منطقه‌گرایی به یکی از ویژگی‌های سیاست جهان معاصر تبدیل شده است و می‌توان این «جوامع بین‌الملل منطقه‌ای» را در چارچوب انگاره‌ها و مفاهیم بال ارزیابی و مقایسه کرد. یا به منطق درونی مفهوم «جامعه جهانی» پرداخت، که بال مورد تأکید قرار داده، اما در اثر خود آن را بسط نداده است و راه‌های پیچیده‌ای که نظام بین‌الملل دولت‌ها و جامعه هرچه پیچیده‌تر و از نظر سیاسی فعال با هم ارتباط دارند.^۳

البته یک امکان سوم این است که ادعا کنیم وی اغلب درباره پرسش‌هایی که در خصوص تغییر کرده است و همچنین در بسیاری از نتیجه‌گیری‌هایش درست می‌گفت. طرح پرسش درست اغلب سخت‌ترین عنصر در هر طرح پژوهشی است. برای نمونه، بال مرتباً تحت تأثیر مرزهای جامعه بین‌الملل، معیارهای عضویت در آن و این انگاره بود که به موازات عمیق شدن جامعه، پرسش‌های مربوط به عضویت از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شوند. همین وی را بر آن داشت که درباره موقعیت آن گروه‌هایی که در مرز یا در ورای مرزهای تاریخی جامعه بین‌الملل قرار دارند پرسش کند، منظور دزدان دریایی، مزدوران، مرتدان، کفار و بربرها هستند. بیست سال پیش ممکن بود عجیب به نظر آید که کتابی درباره سیاست بین‌الملل به دانشجویان معرفی کرد که در آن بحث از این گروه‌ها باشد. امروزه، اهمیت دزدان دریایی، مزدوران، مرتدان، کفار و بربرها به سختی قابل تردید است.

^۱ See, for example, Nicholas Wheeler, *Saving Strangers* (Oxford: OUP, 2000). It is worth noting that Bull examined the possibilities of change in norms concerning intervention well before the subject became fashionable. Hedley Bull ed., *Intervention in World Politics* (Oxford: OUP, 1984).

^۲ See, for example, Andrew Linklater, *The Transformation of Political Community. Ethical Foundations of the Post-Westphalian Era* (Polity, 1998).

^۳ Both of these issues are examined in Buzan, *From International to World Society*; on the latter see also Ian Clark, *International Legitimacy and World Society* (Oxford: OUP, 2007).

به وضوح، استدلال بال را نمی‌توان صرفاً بازتولید کرد و تفاوت‌های مهمی هم از تأکید و کاربرست تجربی در آن وجود دارد. و در عین حال، همان‌طور که ادعاهای دهه ۱۹۹۰ درباره جهانی‌شدن موضوع بررسی موشکافانه و نقادانه قرار گرفته است، الگوهای استدلالی که ما به‌طور کلی در اثر بال و در بسیاری از نتایج محتوایی وی مشاهده می‌کنیم، تکرارشدنی هستند: اینکه نوظهوری تاریخی نیروهای جهانی‌کننده جاری، اغراق بوده‌اند؛ اینکه سقوط نقش دولت بیش‌ازحد تأکید شده است؛ و اینکه فهم نظم به‌عنوان مقوله‌ای که در پیرامون قدرت و قدرت‌های بزرگ شکل می‌گیرد به‌هیچ‌وجه کاملاً از صحنه عالم ناپدید نشده است. مهم‌تر از این، تأکید وی بر چالش دوگانه مدیریت قدرت و داوری بین ارزش‌های متخاصم برای فهم محدودیت در مکتب همبستگی لیبرالی و جهان معاصر و اهمیت مستمر سازوکارهای قدیمی تکثرگرایی نظم در زمره مقولات بنیانی است. پس در مواجهه با جهان پر مخاطره، ما باید به اهمیت بیدار واقعیت‌گرایی همراه با شکاکیت بال اعتراف کنیم.

رشته‌ای از تحولات در سیاست معاصر جهان این دغدغه‌ها را به مرکز توجه ارتقا داده‌اند. این‌ها عبارت‌اند از: (۱) نقش احیای امنیت، ارزش‌گذاری جدید امنیت ملی به‌عنوان ارزشی که برای بسیاری باید انگاره‌های حقوق بشر یا خود حقوق بشر را کنار بزند و احیای مجدد درگیری با جنگ و خون‌ریزی و عملیات ضدشورش؛ (۲) احیای ادامه‌دار ناسیونالیسم، که دیگر نمی‌توان آن را در یک چارچوب محدودیت‌پذیر سیاسی یا تحلیلی با عنوان «تخاصم نژادی» زندان کرد، اما در سیاست هویت و اقدامات سیاست خارجی، قدرت‌های عمده در نظام مصداق پیدا می‌کند؛ (۳) احیای اهمیت سلاح‌های هسته‌ای و ارتباط زنده آن‌ها با روابط قدرت‌های عمده، در ساختار مجتمع‌های پیچیده امنیتی محلی، ساختن سلسله‌مراتب قدرت‌های بزرگ و توزیع جایگاه‌ها در میزهای مذاکره دیپلماتیکی؛ (۴) قدرت ملی و [جنبش] بین‌المللی دین (هر دو جنبه مهم است)؛ و (۵) بازگشت آرام و بی سروصدای موازنه قدرت هم به‌عنوان محرک سیاست‌گذاری دولت (مانند سیاست‌گذاری آمریکا در آسیا) و هم به‌عنوان عنصری از سیاست خارجی در تمام دولت‌ها با قدرت متوسط و همچنین قدرت‌های در حال بروز، حتی اگر این جنبه شکل بازسازی نظامی سخت‌افزاری به خود نگیرد، بلکه شکلی به خود بگیرد که موازنه قدرت نرم عنوان گرفته است.

حتی مهم‌تر اینکه هرچه سده بیستم به پایان خود نزدیک‌تر شد، معلوم شد که جهانی‌شدن ساختارها و پویایی نظام بین‌دولتی را بیشتر تغذیه کرده است تا راه را برای به‌واری نظام بین‌دولتی رفتن هموار کند. پویایی و موفقیت جهانی‌شدن لیبرالی تأثیری حیاتی بر توزیع قدرت سیاسی بین‌دولتی به جا گذاشت - بالاتر از همه، در جهت شرق و بخش‌های از جنوب. اگر مباحث مربوط به تغییر در مناسبات قدرت در دهه ۱۹۹۰ بر تغییر جهت آن از دولت‌ها به سوی بنگاه‌ها و بازیگران غیر-دولتی متمرکز بود، تغییر در مناسبات قدرت در دهه گذشته بر قدرت‌های در حال‌بروز تمرکز داشت، یعنی فعالیت اقتصادی هدایت‌شده توسط دولت و رقابت بالقوه منابع و بر ناسازگاری بین ترتیبات اداره اقتصادی عالم و توزیع قدرت در مورد قدرت‌های مؤثر در تصمیم‌گیرهای اقتصادی. و یحران اقتصادی - که در قلب جهان غرب شدید بود - این استدلال را که نظم برآمده از غرب لیبرال از مشروعیت سیاسی و مالش برتر فناوری برخوردار است را به زیر سؤال برده است و به احیای این تأکید منجر شده است که نقش دولت به‌عنوان ارائه‌دهنده ضروری «نظم به‌عنوان آخرین راه‌حل» همچنان محفوظ است.

البته ممکن است آن‌طور که رابرت کاگان [۱۹۵۸ - مورخ و محافظه‌کار آمریکایی] ادعا می‌کند،^۱ این تحولات صرفاً به معنای بازگشت روابط بین‌الملل به «هنجارهای وستفالی» باشد - بازگشت به تاریخ و پایان آرزوهای خیالی. اما دقیق‌تر و مفیدتر این است که با ویژگی پیچیده، پیوندی [هایرید] و مجادله‌برانگیز با جامعه بین‌الملل برخورد کنیم. جامعه‌ای که با چالش‌های کلاسیک و متکثر روبه‌روست (به‌ویژه چالش‌های مربوط به جابه‌جایی و ظهور قدرت‌های جدید)، البته جامعه‌ای که با این چالش‌ها در پیش‌زمینه‌ای که ویژگی‌های استواری از جهان بعد-وستفالی به خود گرفته است (منظور وضعیت‌های مادی جهانی‌شدن، ویژگی تغییر یافته مشروعیت و تغییر توازن بین [امور] داخلی و بین‌المللی، حتی در جوامع بزرگ و درون‌گرا است). در مواجهه با این سابقه است که ما مختصراً از سه نمونه که چگونه تحلیل بال از نظم بین‌الملل از اهمیتی احیاشده برخوردار است، یاد می‌کنیم.

^۱ Robert Kagan, *The Return of History and the End of Dreams* (New York: Vintage, 2009).

در درجه اول، نقش بالقوه یا عملی قدرت‌های بزرگ است. اگر قدرت واقعاً به سوی گروهی از قدرت‌های در حال ظهور تغییر کرده است، اگر نهادهای بین‌المللی موجود همبستگی و چندجانبه‌گرا با چالش‌های شدید روبه‌رو هستند و اگر تجمعات بین‌المللی بزرگ قادر نیستند برای پرسش‌های پیچیده‌ای مانند تغییرات آب‌وهوا پاسخی ارائه دهند، پس چرا نباید یک‌بار دیگر بر امکان نظم ساخته‌شده توسط گروه کوچک‌تری از قدرت‌های بزرگ متمرکز شویم؟ هرچه اوضاع زمانه خراب‌تر می‌شود، یک راه ممکن بازگشت به نظم بیشتر متمرکز بر قدرت‌های بزرگ است که در آن بار دیگر شکلی از مذاکره، همکاری یا مشارکت به صورت ارکستر، نقشی اساسی‌تر بازی می‌کند، مانند گروه‌بندی‌های چون گروه-۸ یا گروه-۲۰. از یک سو، چنان مشارکت‌هایی ممکن است خطرهای شدیداً بحث‌شده جابه‌جایی قدرت و چندجانبه‌گرایی فزاینده را قدری آرام کند؛ و از سوی دیگر، چنان مشارکتی ممکن است چارچوبی برای نوعی فهم استوار در میان بازیگران کلیدی (مانند آمریکا و چین) ارائه کند که بدون آن اشکال گسترده‌تر از چندجانبه‌گرایی و حکومت‌داری جهانی قابل اجرا نخواهد بود.

به وضوح، جامعه بی‌سر‌پژواک‌کننده زمان خویش است و بال‌انگاره‌های خود را در پیش‌زمینه روابط ابرقدرت‌ها تحلیل کرد-مقوله‌ای که آن را الگوی کیسینجر از ارکستر ابرقدرت‌ها خوانده بود. البته کتاب همچنین فهمی گران‌سنگ، نمونه و آرمانی از نظم قدرت‌های بزرگ، تنش‌هایی که بروز می‌کند (برای نمونه بین قدرت و قانون و قدرت و هنجار/اخلاق) و انواع تغییرات که تأثیر و مطابقت آن را به وضعیت معاصر دچار اختلال می‌کند، ارائه می‌دهد. بر اساس چنان دریافتی خطرات و شکاف‌های گریزن‌پذیر در حیات سیاست بین‌الملل را می‌توان از طریق اعتباردادن به نقش حاشیه‌ای قدرت‌های بزرگ به حداقل رسانید. قدرت‌های بزرگ از طریق مدیریت روابط بین خودشان (از طریق دیپلماسی، همایش‌ها، مأموریت‌ها، مداخله دوجانبه) و همچنین از طریق بسط فهم مشترک نسبت به مسئولیت و به خدمت گرفتن روابط نابرابرشان در رابطه با قدرت‌های زیردست در حوزه نفوذ و نظام‌های اتحادی که دارند نظم را تشویق می‌کنند. قدرت‌های بزرگ برعکس منافع خاص و منطقه‌ای، منافع کلی دارند. وقتی بر موضوعات گسترده‌تر در جامعه

بی‌سر تعمق می‌کنیم، روابط قدرت‌های بزرگ که به‌خوبی مدیریت شوند، باید به نیاز به خویشن‌داری و حزم و دوراندیشی تأکید کنند؛ مشروع بودن منافع دیگران را بپذیرند؛ قبول کنند که امنیت همیشه با وابستگی متقابل همراه است و امنیت مطلق غیرممکن است و زبان مشترکی از قدرت و منافع و البته همچنین عدالت و انصاف را ایجاد و تشویق کنند.

جنبه دوم دغدغه جایگاه جهان غیر-غرب را دارد. بال متمایز و متفاوت از بسیاری از تحلیل‌های جاافتاده در روابط بین‌الملل، تأکید می‌کند که چرخش از جامعه بین‌الملل اروپایی به جهانی یکی از مهم‌ترین تحولات در سده بیستم است. این چرخش پس از پنج مبارزه اتفاق افتاد- مبارزه برای استعمارزدایی و پایان دادن به امپراتوری؛ برای حاکمیت برابر؛ برای برابری نژادی؛ برای عدالت اقتصادی و برای آزادی فرهنگی. برای بال این چرخش ضمناً پرسش‌های عمیقاً مشکل‌آفرینی را به صحنه آورد. استعمارزدایی و بروز جهان سوم تا کجا قواعد نهادهای مشترک جامعه بین‌الملل را به هم ریخت و به چالش کشید؟ گسترش عضویت چه پیامدهای درازمدتی برای جامعه بین‌الملل داشت؟ آیا جامعه بین‌الملل به وراثت فرهنگ اروپایی یا غربی که بر آن بنا شده بود، وسپرده بود و اگر چنین است از چه بنیان فرهنگی مشروط بر اینکه چنین بنیانی وجود داشته باشد، برخوردار است؟

تحلیل بال از چرخش از جامعه بین‌المللی اروپایی به جامعه بین‌الملل جهانی در یک روایت تاریخی گسترده طرح شده بود، حتی اگر نگرشی اروپامدار بوده باشد. مجدداً اگر درباره زمانی که نوشت تعمق کنیم، تمرکز بلافصل وی چالش جهان سوم در دهه ۱۹۷۰ بود که اهمیت آن با عنوان روابط شمال- جنوب مطرح شد. در دهه بعد، تاریخ‌مصرف این بحث به سرآمد: در اوایل دهه ۱۹۸۰ چالش ویژه‌ای که ائتلاف جهان سوم طرح کرده بود، اگر نگوئیم ناپدید شد، شکست خورد. و در دهه ۱۹۹۰ توجه به سوی راه‌هایی جلب شده بود که چگونه کشورهایی از جهان سوم (مانند چین، هند و برزیل) که قبلاً نظم غربی را به چالش کشیده بودند حالا به‌طور فزاینده به هم‌سویی، حل و ادغام‌شدن در نظم جهانی لیبرالی به رهبری ایالات متحده آمریکا جذب شده‌اند.

بالین حال، امروزه هم رشد قدرت‌هایی غیر-غربی و در حال بروز و همچنین اشاعه گسترده‌تر قدرت به دورتر از حوزه‌های جهان صنعتی غرب توجه ما را به حسی که بال

نسبت به تغییر تاریخی و پرسش‌های که برای جامعه بین‌المللی دارد، جلب می‌کند. مباحث امروز درباره جابه‌جایی قدرت پرسش‌های بسیاری درباره موقعیت درازمدت نظم جهانی انگلیسی-آمریکایی و اروپایی برمی‌انگیزد که در نیمه سده نوزدهم مسلط شد و در اطراف آن مفاهیم و کاربست‌های بسیاری از نظم قدرت-سیاسی بروز کرد و از آن پس ساختار قانون بین‌الملل و اداره و حکومت‌داری اقتصادی جهانی را سامان داد. و بسیاری از دغدغه‌های خاصِ بال نیز به مرکز توجه وی روی آورد. از این رو، برای نمونه با این بحث بال مواجه‌ایم که یک جامعه بین‌المللی قابل دوام باید بر یک احساس مشروعیت بنا شود و این مقوله باید منافع و ارزش‌های اعضای ضعیف‌تر جامعه بین‌الملل را شامل شود. واقعیت این است که ابهام زیادی در این باره وجود دارد: چه کسانی را باید شامل شود؟ آیا کسانی که قادرند چالشی بازنگانه طلب طرح کنند یا کسانی که واقعاً حذف شده و از هرگونه قدرت محرومند؟ البته، پرسش مرکزی باقی می‌ماند: فهم همکاری به معنای برخورد قدرت و تغییر در محاسبات دوراندیشانه منافع در میان قدرتمندان نیست؛ باید همچنین تحلیل قدرت‌های ضعیف، فهم آن‌ها از انصاف و عدالت، دغدغه‌های آن‌ها برای موقعیت و اعتبار و راه‌هایی که مفهوم‌سازی نظم بین‌المللی در زمان‌ها و مکان‌ها گوناگون بوده است را دربر گیرد.

این نحوه جستار، تنها تا حدی درباره قدرت است: تا کجا و چگونه به وجهی قابل اطمینان دولت‌ها یا گروه‌های بازبینی طلب و انقلابی در نهادهای جامعه بین‌الملل ادغام می‌شوند؟ البته همچنین موضوع درباره ارزش‌ها و درباره مقولات فرهنگی زیربنایی جامعه ملل نیز هست. گوناگونی فرهنگی برای مدت طولانی برای کسانی که پرسش‌های زیر را مطرح می‌کنند یک مسئله مرکزی است: جامعه بین‌الملل چقدر عمیق و تا کجا گسترده است؟ اجماع در مورد سرشت یک نظم جهانی مطلوب و ابزارهایی که با آن‌ها ممکن است حاصل شود چقدر قوت دارد؟ بخشی از دغدغه بال ادبی [پروسیجرال] است و نه یک اجماع ارزشی محتوایی [سابستتو]: تا کجا دولت‌ها توانسته‌اند چارچوبی مشترک از قواعدی فراهم کنند که برخورد منافع و ارزش‌های متخاصم را آرام کند. البته وی همچنین دغدغه تأثیر گسترش جامعه بین‌الملل به ورای خاستگاه تاریخی اروپایی آن را نیز داشت و همچنین با درجه‌ای که تجدیدسازی و همبستگی متقابل فزاینده در حال یکی کردن فرهنگ جهانی

یکسان‌ساز بود. در اینجا باید یادآور شد که بال باور نداشت که جامعه بین‌الملل ضرورتاً متکی به وجود یک نظام ارزشی مشترک است، آن طور که روایت‌های ارائه‌شده از نوشته‌های بال اغلب ادعا می‌کنند. نقش فرهنگ یک پرسش تجربی/علمی است و نه یک فرض تحلیلی.

حتی اگر روایت‌های افراطی از نوع برخورد تمدن‌ها را کنار بزنیم، به‌وضوح اشتغالات حرفه‌ای بال به‌هیچ‌وجه تازگی خود را از دست نداده است. تحلیل‌های وی با مباحث با جهانی‌شدن گره می‌خورد که درجه بالایی از فشار برای همسان‌سازی و هم‌شکل کردن دارد و همچنین مقاومت و پس‌زدن نیز به همراه دارد. همچنین واضح است که به‌موازات حرکت نظم حقوقی بین‌الملل در جهات همبستگی و فراملی بیشتر و به‌موازات اینکه «ارتفاع آب حاکمیت»، (اگر از عبارت دیوید کندی استفاده کنیم) کمتر می‌شود، تفاوت‌های عمده فرهنگی و جامعه‌ای افزایش می‌یابد. قواعد مربوط به حقوق بشر، به حقوق گروه‌ها و اقلیت‌ها و قواعد مربوط به کنترلش افق مقولات اقتصادی و محیط زیستی به‌طور عمیقی به سازمان داخلی اجتماع تعمیم می‌یابد. هرچه نظم قانونی از موقعیت افکار والا و شعارگونه به طرف جزئیات و قواعد کاربرستی مداخله‌کننده در هریک از حوزه‌های مربوط به ابزاری به اجرا گذاشتن (از طریق تکرار ضمانت‌های اجرایی و برقراری شرط و شروط) بیشتر می‌شود، ارزش‌های دورشونده و واگرا بیشتر برجسته می‌شوند. فرهنگ ضرورتاً موضوعیت ندارد اما اختلاف و گوناگونی چرا. فهم نظم جهانی از یک بخش جهان نسبت به بخش دیگر متفاوت است، در موقعیت‌ها و شرایط اقتصادی و روش‌های زمینه‌های سیاسی، تفاوت‌های تاریخی ملی و منطقه‌ای را پزواک می‌کند.

نمونه سوم، دغدغه نظریه‌هنجاری و تفکر درباره عدالت دارد. برای مدت زیادی از دوره پس از جنگ سرد، نظر بال درباره برتری نظم بر عدالت و تأکید وی بر نقض عدالت درون-دولتی و احساس وی در مورد محدودیت سیاست بین‌الملل با پسند روز نمی‌خواند. نظریه پردازان لیبرال به قوت با مفهوم ادعاهای دولت-بنیان برای عدالت توزیعی که بال در جامعه‌بی‌سر تحلیل کرده بود مخالفت کردند. این به اصطلاح «اخلاقیات دولت‌ها» را برای کسب عدالت فردی باید به نفع نوعی جهان‌گرایی کنار می‌زد. به‌طور گسترده‌تر، بازشکل‌گیری استیلای به اصطلاح غرب بزرگ لیبرالی دستورکار برای چنان مباحث

هنجاری/ اخلاقی را می‌نویسد: باز بودن فضای مداخله، ظاهراً به‌دور از تحریف‌های سال‌های جنگ سرد و با توانش پاسخ دادن به اهداف گسترده لیبرالی؛ و درجه‌ای که پیروزی ظاهری لیبرال دموکراسی همراه به عمیق‌تر شدن جهانی شدن داشته است، دموکراسی برای جهان و کاربست اصول لیبرالی غربی در سطح جهانی به مرکز مهمی از تحلیل هنجاری اخلاقی تبدیل کرد.

در میان دانشگاهیان اولویت به مباحث انتزاعی و آرمانی اخلاقیات و عدالت جهانی داده شد، به‌ویژه در میان بسیاری از نظریه‌پردازان متأثر از کانت که هرچه بیشتر به پرسش‌های روابط بین‌الملل، عدالت جهانی، جنگ و مداخله دغدغه نشان دادند. برای منتقدان، بال (و به‌طور کلی تر مکتب انگلیسی) یک منطقه حاصلخیز از اندیشه سیاسی کلاسیک ارائه دادند، اما آن‌ها «نظریه کلاسیک» را به‌طور تنگ‌نظرانه و کم‌مایه تصور کردند. نتیجه این بود که آن‌ها روابط بین‌الملل را از سنت‌های غنی تر نظریه سیاسی و اجتماعی که ضرورتاً و عمیقاً با آن مرتبط بود محروم کردند و ریشه‌های پرسش‌های اساسی درباره دولت، جامعه و ملت را که هرگز نمی‌شد از نقطه نظر جامعه دولت‌ها به‌طور اقصاء کننده‌ای بحث شود، محروم کرده یا نادیده گرفتند. بسیاری از جنبه‌های این نقد قابل قبول است. دامنه منابع فکری در دسترس در ۳۵ سال گذشته گسترده شده است و هر کس که در مورد پرسش‌های هنجاری/ اخلاقی کار می‌کند به سرعت به ورای مباحث جامعه بی‌سر خواهد رفت.

بازگشت محیط سیاسی و بین‌المللی خشن تر یک نظام اقتصادی جهانی ناستوار بسیاری از دغدغه‌های بال درباره سیاست هنجاری/ اخلاقی و کاربست هنجاری/ اخلاقی را مجدداً به صحنه آورده است. آنچه رهیافت وی را اعجاب آور و درعین حال ناامیدکننده می‌کند این است که وی به نظم هم به عنوان واقعیت علاقه‌مند است و هم به عنوان ارزش و به دنبال این است که پلی را که ممکن است بین نظر و عمل زده شود یا برقرار بوده است احیا کند. از این رو، وی دغدغه‌های زیر را داشت: فهم قانونی و هنجاری/ اخلاقی نظم و عدالت به وجهی که در درون و در اطراف جامعه بین‌المللی بسط یافته است؛ پیش‌نیازهای یک جامعه هنجاری/ اخلاقی معنادار و روش‌های پیچیده و اغلب دلسردکننده که قواعد آدابی و

محتوایی جامعه‌بین‌الملل با نهادهای انضمامی، ساختارهای قدرت سیاسی و با مراودات اغلب سخت سیاست جهان در ارتباط بودند.

پس برعکس اکثر نظریه‌پردازان سیاسی، سهم ویژه بال در تأکید وی بر اتصال نزدیک و غیرقابل‌گریز بین رقابت برای اجماع اخلاقی و پرسش‌های کاربست سیاسی است:^۱ برای نمونه، اینکه چگونه موارد ویژه هنجاری/ اخلاقی با الگوهای قدرت‌های نابرابر، با انسجام دولت‌ها و ساختارهای دولتی و با مشروعیت هنجارها و نهادهای بین‌المللی ارتباط دارند. پیشنهاد بال این است که واجب‌ترین و رامنش‌دنی‌ترین غامضه اخلاقی در حوزه سیاست جهان تا حد زیادی همان قدر درباره مشروعیت کاربست قدرت و روندهاست که درباره بنیادهای فلسفی. قطعاً این تنها رهیافت به مطالعه مقولات هنجاری/ اخلاقی در سیاست جهان نیست، اما یک رهیافت بسیار مهم است. در این نگرش، هنجار/ اخلاق سیاسی باید بپذیرد که نیازی تکرارشونده (اما نه مطلق) به اولویت دادن به نظم نسبت به عدالت وجود دارد؛ اینکه معیارهای مناسب برای ارزیابی اراده از درون سیاست بین‌الملل برمی‌خیزد و نه از یک موضع قانونی و هنجاری/ اخلاقی بیرونی؛ اینکه سیاست اغلب از تخصیص‌های غیرقابل‌حذف شکل می‌گیرد و نه از اجماع استدلال شده و اینکه در این مقوله تردید وجود دارد که فراموش قانونی و هنجاری/ اخلاقی هرگز بتوانند کاملاً جای مرکزیت تصمیمات سیاسی و داوری‌های سیاسی را بگیرند.

جامعه‌بی‌سر و مطالعه روابط بین‌الملل

اهمیت [نقش] بال در مطالعات دانشگاهی روابط بین‌الملل برای مدت زیادی شناخته شده است، اما همان طور که استانیلی هافمن در مقدمه خود به ویراست دوم مطرح کرده است، جایگاه اثر وی است که در [رشته روابط بین‌الملل] دقیقاً مورد مناقشه است.^۲

^۱ See, for example, Molly Cochran, 'Charting the Ethics of the English School: What 'Good' is there in a Middle-Ground Ethics?', *International Studies Quarterly*, 53 (2009): pp. 203–225; and Andrew Hurrell, *On Global Order* (Oxford: Oxford University Press, 2007), Chapter 12. On the recent emergence of so-called new political realism in political theory see, for example, William Galston, 'Realism in Political Theory', *European Journal of Political Theory* 9, 4 (2010), pp. 385–411.

^۲ A more complete account and assessment can be found in Kai Alderson and Andrew Hurrell eds., *Hedley Bull on International Society* (Basingstoke: Palgrave Macmillan, 2000), Chapters 1–3.